

فصلنامه راهبرد سیاسی  
سال چهارم، شماره ۴، پیاپی ۱۴، پاییز ۱۳۹۹  
صفحات: ۲۸۶-۲۶۳  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۶/۲۳  
نوع مقاله: پژوهشی  
**نقش جغرافیا در گسترش سوسیالیسم**

سهیلا عباس پور گماری\*، یداله کریمی پور\*\*، محمدجواد غلامرضا کاشی\*\*\*، افشین متقی\*\*\*\*

### چکیده

محیط جغرافیایی، عامل موثر در نظریه پردازی و تدوین تئوری است اهمیت و نقش جغرافیا زمانی نمودار می شود که پیاده کردن نظریه و استراتژی در عمل با بحران مواجه شود. بنابراین اقتضاء نظریه پردازی و استراتژی موفق آن است که از رهگذار توجه به جغرافیا تدوین شود. از جملهی ایدئولوژی هایی که با وعدهی جهان بهتر و زندگی ایده آل پدید آمد سوسیالیسم است که در عرصه ی گیتی همچنان باقی مانده است. برخلاف سوسیالیسم، مارکسیسم تا دوره ای حیات یافت و سپس به تدریج با فاصله گرفتن از اصول اولیه محو شد. تطبیق اصول سوسیالیسم با محیط جغرافیایی در ماندگاری و پویایی آن موثر بوده است چون عقاید و ایده های دموکراتیک در انطباق با محیط به آسانی سازگار شده و اصولا با بحران مواجه نمی شود. فضای جغرافیایی با توجه به اقتضات طبیعی و انسانی خود صور گوناگونی از ترتیبات سوسیالیستی را در قرن بیستم پدید آورد که در مناطق مختلف یکسان عمل نکرده و از ضعف و شدت برخوردار بوده است. سوسیالیسم نوع اروپای شرقی (مارکسیسم-لنینیسم) بر اساس جغرافیای خشک و خشن روسیه و سردی آب و هوای اروپای شرقی و نیز تنگنای جغرافیایی، سوسیالیسمی تهاجمی، توأم با خشونت، به شدت تمرکزگرا با محوریت دولت است که در آن مرکز قدرت در دست حزب با تکیه بر نیروی نظامی خواهد بود. پژوهش حاضر در بستر پدیدارشناسی نوین و به روش تحلیلی در صدد تبیین نقش جغرافیا در ورود سوسیالیسم به کشور روسیه است.

### کلید واژه ها

جغرافیا، ایدئولوژی، سوسیالیسم، مارکسیسم.

\* دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

\*\* استاد گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

\*\* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

\*\* دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

## مقدمه

ساکنان هر مکان جغرافیایی بر اساس ویژگیهای آن مکان و ادراکاتی که از محیط پیرامون خود دارند، پیشفرضهایی را پس ذهن خود دارند که این پیشفرضهها از بستر اجتماعی متأثر شدهاند؛ پیشفرضهها به طور ناخودآگاه سرچشمه‌ی کنش فرد قرار می‌گیرند. بنابراین با شکلگیری افقهای ذهنی متأثر از مکان جغرافیایی، نگاه به جهان و تفسیر آن نزد ساکنان مناطق مختلف یکسان نخواهد بود و انسان به عنوان کانونی متأثر از جبر جغرافیایی تحت تاثیر تجربه‌ی غیراختیاری که حاصل رابطه‌ی او با مکان و پیرامون است، افکارش را تدوین می‌کند. نظام‌مند کردن اندیشه‌ها در ساحت نظری تحت عنوان ایدئولوژی واکنشی نسبت به پدیده‌های پراکنده در اطراف است که سعی در اصلاح، تعدیل و یا محو آن پدیده‌ها دارد در این میان سوسیالیسم از جمله ایدئولوژی‌هایی است که با هدف ایجاد جهان برتر در قرن نوزدهم پدید آمد.

انقلاب صنعتی در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، موجب تغییراتی در بنیاد سوسیالیسم شد و شرایط کار و زندگی دنیای غرب را دگرگون کرد. روسیه‌ی نیمه متمدن دوره‌ی تزارها در شرایط ناشی از افزایش جمعیت و عقب ماندگی صنعتی و فرهنگی قبل و بعد از انقلاب ۱۹۱۷ برای برون رفت از توسعه نیافتگی و حفظ خود از خطر همسایگان ایدئولوژی‌ای را برگزید که راه نجات آن بود؛ فرار از مشکلات ناشی از تنگنای جغرافیایی راه‌گزینی را طلب می‌کرد که جز از مارکسیسم نمی‌گذشت. لنین سنت و دولت توتالیتری را بنیان گذاشت؛ بیشتر مورخان و منتقدان در چرایی برگزیدن مارکسیسم توسط روسیه به سنتهای روسی و بیژانسی شوروی مانند خودمختاری زیاد دولت در برابر مردم، صفات اخلاقی و ذهنی بروکراتها و غیره اشاره کرده‌اند. کوشش برای جمعی کردن ابزار تولید منجر به پیدایش جامعه‌ای توتالیتر شد. ملی کردن همه‌ی ابزار تولید و تابعیت کامل حیات اقتصادی از برنامه‌ریزی دولتی به تمامت‌خواهی دولت می‌انجامد. با تمرکز دولت بر عرصه‌ی اقتصاد و نیروی کار، مسلماً دیوانسالاری قدرت گرفته و سلطه‌ی خود را بر عرصه‌های مختلف اجتماع می‌گستراند. این پژوهش در پی یافتن تغییر و دگرگونیهای ایدئولوژی بر اساس شرایط جغرافیایی است تا روشن سازد که ایدئولوژی چگونه از طریق تطبیق با فضای جغرافیایی و عدم تطبیق پایدار می‌ماند و یا از میان می‌رود.

## بیان مساله

سیاستگذاری و تدوین استراتژی، اغلب متأثر از تئوری و یک دستگاه ایدئولوژیک است و طراحان و استراتژیست‌ها بر حسب ارزشها و علایق خود از ایدئولوژی خاصی حمایت می‌کنند. از آنجا که ایدئولوژی با محیط و مکان در تعامل است، عدم توجه به انطباق و سازگاری آن با محیط جغرافیایی، در ساحت

عمل منجر به ایجاد بحران و مسئله می‌شود. بنابراین تشخیص و تجویز فردی در این میان مطرح نبوده، بلکه این اقتضائات جغرافیایی است که باید در سیاستگذاری و عرصه‌ی تئوریک مدنظر قرار گیرد. مثلاً مارکس اگرچه نسخه‌ی واحد را برای جهانیان نوشت، اما این نسخه در مناطق مختلف جهان یکسان عمل نکرد: اروپای غربی بسیاری از توصیه‌های مارکس در مانیفست را در جهت جبران ضعفهای نظام سرمایه‌داری بکار بست؛ اما این نسخه در شرق اروپا به صورت متباینی عملی شد و حاصل آن استقرار خشونت‌آمیز نظامهای دیکتاتوری کمونیستی شد.

سوسیالیسم و به تبع آن مارکسیسم، با مدعای طرح گذر از مرزهای ملی و جغرافیایی و به منزله‌ی یک ایده‌ی جهانی شده ظهور کردند؛ داعیه‌ی ایدئولوگ‌های مارکسیست این بود که جهان تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری قرار گرفته‌است و در سطح جهانی یک مسئله‌ی عام وجود دارد و آن تعارض طبقاتی است. در این روایت تمایزهای فرهنگی و جغرافیایی به هیچ روی موضوعیت ندارند. این انگاره بر پیش-فرض ثانوی شدن متغیرهای فرهنگی در جهان جدید استوار بود. شکست و چندپارگی بلوک مارکسیستی در اوایل دهه نود در قرن بیستم نیز باور دیگری را شایع کرد مبنی بر این که مارکسیسم و سوسیالیسم یکسره خطا بوده است و جهان تحت سیطره‌ی سرمایه‌داری قرار خواهد گرفت؛ اما آنچه این روایت شایع را با دشواری مواجه کرد، باقی ماندن باور به سوسیالیسم در اغلب نقاط جهان و حتی رشد دوباره‌ی میل به نظم‌های سوسیالیستی در خود روسیه و کشورهای اروپای غربی و آمریکای لاتین در یک دهه‌ی اخیر است. بنابراین هر دو نگاه در عرصه‌ی تجربه و عمل با شکست مواجه شد؛ گذشت زمان و تحولات فکری ثابت کرد که تئوری کلان لیبرالی فارغ از اقتضائات محیط و شرایط مکانی نتوانست دنیا را تسخیر کند. بنابراین تئوری با شکست عملی مواجه شد و اندیشمندان ناچار به تجدیدنظر در اصل تئوری خود شدند. گروه دوم اندیشمندان که به مقوله‌ی فرهنگ صرفاً توجه می‌کنند نیز دستاوردی نداشتند، زیرا به یک معلول و پاره‌ای از علل جزئی توجه کردند. تحولات سوسیالیسم، بطلان هر دو نگاه جهانی و فارغ از متغیرهای بومی جغرافیایی و فرهنگی را نشان می‌دهد.

اما، نگاه سومی که رویکرد پژوهش حاضر است و حد وسط دو نگاه ذکر شده بوده، قائل به فهم فرهنگ در بستری به نام جغرافیاست. بنابراین در این نگاه ایده‌ها نه جهانی هستند و نه بومی، بلکه بر حسب جغرافیا صورت‌بندیهای خاص خود را می‌یابند. پس از این دیدگاه لحاظ کردن جغرافیا در دستگاه‌های ایدئولوژیک موفقیت آن را در بر خواهد داشت. این نگاه نو، نقص بزرگ مارکسیسم و فلسفه آن را همین نادیده‌انگاری شرایط جغرافیایی می‌پندارد. فرض این است که با بررسی و اثبات نقش فضای

جغرافیایی در ظهور و بروز و گسترش یا شکست ایدئولوژی‌ها می‌توان درک بهتری از فرایندهای سیاسی در جهان به دست داد. بنابراین مسئله‌ی پیش‌رو چگونگی اثرگذاری جغرافیا بر تغییر شکل ایده‌ها است. سوسیالیسم نوع اروپای غربی توانست با بهره‌گیری از پارلمان‌تاریسم و راههای مسالمت‌آمیز بر بحرانهای اجتماعی غلبه کند و تا حدود زیادی در سیاست‌های عدالتی موفق عمل کند؛ اما روسیه با تاثیر از مارکسیسم درصدد برقراری حکومت کارگران برآمد و حزب کمونیست برای رسیدن به سوسیالیسم موردنظر مارکس، خشونت زیادی چه در روسیه و چه در کشورهای همجوار برای بسط مارکسیسم اعمال کرد و سرانجام اثری از مارکسیسم اولیه بر جای نماند.

با توجه به این مقدمات، سوال اصلی پژوهش این است که جغرافیا در ورود ایدئولوژی مارکسیسم به روسیه چگونه نقش ایفا کرد و چرا استقرار مارکسیسم روسی با خشونت همراه شد؟ فرض این است که موقعیت جغرافیایی با تاثیر بر جغرافیای فرهنگی - اقتصادی، بر پذیرش نوع خاصی از ایدئولوژی موثر است. مارکسیسم به دلیل همخوانی با شرایط جغرافیایی روسیه، استراتژی این کشور شد و به دلیل ماهیت غیردموکراتیک توصیه‌های مارکس، ابزاری جز خشونت برای عملی شدن آن نبود. این خشونت حاصل جبر جغرافیا و محیط روسیه بود.

### مبانی نظری پژوهش

**مبانی نظری** پژوهش حاضر جبر جغرافیایی و پدیدارشناسی نو با محوریت اندیشه‌ی هرمان اشمیت است که توضیح داده می‌شوند.

**جبر جغرافیایی:** این نظریه، انسان را یکسره در بند شرایط زیستگاهی خود می‌داند و شرایط جغرافیایی، الگوهای زندگی او را رقم می‌زند و هیچ نوع فعالیت انسانی نمی‌تواند جدا از بستر عوامل و شرایط محیط طبیعی صورت گیرد و تکامل یابد و «محیط طبیعی از طریق نیروهای طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، رفتار و عملکردهای انسان را تعیین می‌کند؛ بنابراین انسان در درون یک نظام نامتغیر علت و معلولی محصور است و اساس قانون علی محسوب می‌شود، به طوری که عوامل محیطی، بر فعالیتهای و تصمیم گیری‌های الگوهای زندگی و رفتارهای انسانی مسلط است و شرایط خود را به صورت گسترده بر مردم تحمیل می‌کند» (شکویی، ۱۳۹۱: ۲۳۵-۲۳۴).

متفکرانی چون ابن خلدون، منتسکیو، هردر و برخی جغرافیدانان مانند راتزل، موریس دیویس، سمپل و هانتینگتن را می‌توان از معتقدین این نظریه به شمار آورد.

سمپل جغرافی دان امریکایی در تبیین جبر محیطی می‌نویسد «انسان زاده زمین است» (فرید، ۱۳۸۵: ۱۳). او تأثیرات محیط طبیعی را در گیاهان، زندگی حیوانی، شرایط اقتصادی و اجتماعی از طریق توزیع منابع طبیعی در تحرکات جمعیتی و بالاخره در ادبیات و مذهب قاطع و تعیین کننده می‌داند. تأثیر عوامل محیط طبیعی در تمام جهان و در هر زمان با توجه به شکل و نوع تمدن و فرهنگ انسانی تفاوت‌های روشنی را بیان می‌کند؛ «اثر عوامل محیط طبیعی در هر زمان و در هر مکان تغییرپذیر است. عامل آب و هوا تأثیر مستقیم در بنیان عوامل سازنده محیط‌های جغرافیایی دارد» (H, philo, 2009: 7). جبر جغرافیایی بر تأثیرات شرایط محیط طبیعی تأکید می‌کند و حتی اثر محیط طبیعی را نه تنها در فعالیت‌های اقتصادی، بلکه در پرورش ذهن و روان انسانی نیز دخالت می‌دارد از این دیدگاه هیچ‌گونه کنش انسانی نمی‌تواند جدا از بستر عوامل و محیط طبیعی صورت گیرد و تکامل یابد و «محیط طبیعی از طریق نیروهای طبیعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، رفتار و عملکردهای انسان را تعیین می‌کند؛ بنابراین انسان درون یک نظام نامتغیر علت و معلولی محصور است» (شکوئی، ۱۳۹۱: ۲۳۵). «علل پیشین در تحلیل علت و معلولی از پدیده‌های قابل مشاهده مورد بررسی قرار می‌گیرند. در واقع علت ارتباط متقابل دو عامل خارجی و یا رابطه‌ای بین مجموعه‌ای از رویدادها را بیان می‌کند. علت و معلول با یکدیگر پیوستگی دارند، اما علت از حیث مکانی بر معلوم تقدم زمانی دارد» (شکوئی، ۱۳۹۰: ۱۰۰-۹۹).

**وجه پدیدارشناسانه‌ی مکان در پدیدارشناسی نوین:** یکی از فلسفه‌هایی که به تفکر در مورد مسئله‌ی مکان پرداخته، پدیدارشناسی است. پدیدارشناسی پژوهشی در ذات پدیده‌ها است و هدف پدیدارشناسان تعیین‌بخشیدن به ذات‌ها است. «در واقع، تعیین ذات ادراک، چیزی است که ذات آگاهی است در این سطح، پدیدارشناسی گونه‌ای فلسفه است که در فهم انسان و جهان، داده‌ها را دنبال می‌کند. پدیدارشناسی نو می‌خواهد در پدیدارشناسی‌های پیشین تجدیدنظر کند، بنابراین خود را با مفهومی جدید، یعنی «تجربه‌ی زندگی غیراختیاری» بیان می‌کند. این تجربه‌ی زندگی غیراختیاری، ارزشی است که می‌تواند به زندگی مشروعیت دهد، بدین شکل که با محوریت زندگی است که تجربه‌ی غیراختیاری رقم می‌خورد، چرا که این تجربه می‌بایست بتواند مستقیماً مورد توجه قرار گیرد. بدین‌سان، پدیدارشناسی نوین، رویکرد خاصی را دنبال می‌کند تا از آن طریق بتواند جهت پژوهش را بر پایه‌ی فرمی انتزاعی از مفهوم‌سازی در نزدیک شدن به «تجربه زندگی غیر اختیاری» پیش‌رو قرار دهد. اشمیت فلسفه را، خودتأملی انسان برای خود را یافتن در محیط اطرافش» می‌داند و معتقد است «بین خود یافتن در محیط اطراف با دانش نسبت وجود دارد؛ دانش معمول واقعیت عینی را برای حل مسائل عینی دنبال می‌کند، هر انسانی می‌کوشد تا خود را به‌طور کل و مطمئن در پیوند با محیط خودش قرار دهد، تا بتواند

خود را از امری که به او نااطمینانی می‌دهد، فارغ کند و در مسیر تأمل این اطمینان را به دست آورد» (مرادی و نساجی، ۱۳۹۳: ۶۴).

اشمیت با رویکردی نو به مکان، اهمیت زیادی به جغرافیا و محیط می‌دهد او با مطرح کردن مفهوم زندگی غیراختیاری و تجربه ناآگاهانه، معتقد است «محیط همواره تأثیری ناآگاهانه بر فرد دارد و کنش‌ها، عادات، اندیشه‌ها، تکنیک، هنر و فرهنگ همه به شکل ناخودآگاهانه از محیط تأثیر گرفته است.» (مرادی و نساجی، ۱۳۹۶: ۶۴-۶۱). از این دیدگاه اصطلاح «زندگی غیراختیاری» قادر به تبیین تأثیر محیط بر انسان و گوناگونی اندیشه‌ها و کنش‌ها در جغرافیاهای مختلف است این تجربه‌ی زندگی غیراختیاری، ارزشی است که می‌تواند به زندگی مشروعیت دهد، به این گونه که با محوریت زندگی است که تجربه‌ی غیراختیاری رقم می‌خورد، چرا که این تجربه باید بتواند به طور مستقیم مورد توجه قرار گیرد. در پدیدارشناسی هرمان اشمیت، ساکنان هر مکان جغرافیایی بر اساس ویژگی‌های آن مکان و ادراکاتی که از محیط پیرامون خود دارند، پیشفرض‌هایی را پس ذهن خود دارند که این پیشفرض‌ها از بستر اجتماعی نیز متأثر شده‌اند؛ پیشفرض‌ها به طور ناخودآگاه سرچشمه‌ی کنش فرد قرار می‌گیرند. بنابراین با شکل‌گیری افق‌های ذهنی متأثر از مکان جغرافیایی، نگاه به جهان و تفسیر آن نزد ساکنان مناطق کویری، کوهستانی، جلگه‌ای و جنگلی یکسان نخواهد بود.

## تعریف مفاهیم

### ۱- جغرافیا:

فضای جغرافیایی دربرگیرنده‌ی عوامل فیزیکی، طبیعی و انسانی است و جغرافیا به دو شاخه‌ی جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی (جغرافیای فرهنگی-اقتصادی) تقسیم می‌شود.

**الف: جغرافیای طبیعی:** یکی از مهمترین عوامل طبیعی، موقع جغرافیایی است که در شکل و نوع سکونتگاه‌های انسانی و پیشرفتهای اقتصادی، وسایل دفاعی، افکار و عقاید سیاسی جامعه تأثیرگذار است و در ایجاد و گسترش شاهراه‌ها، خطوط آهن، کانالها، خطوط ارتباطی و راه‌های هوایی عاملی تعیین‌کننده به‌شمار می‌رود؛ گاهی به پاره‌ای از نقاط نقش‌های جدید می‌بخشد و زمانی نیز این نقش‌ها را به نقاط دیگر واگذار می‌کند. در عصر حاضر، در سیاست جهانی و ناحیه‌ای، توسعه‌ی تجاری ملت‌ها، برخورد فرهنگ‌ها، دفاع ملی و ایجاد پایگاه‌های نظامی، تجهیزات جنگی و صلح جهانی موثر است، ولی تأثیرات و ارزشهای

آن همیشگی، ثابت و پایدار نیست، بلکه به موازات تکامل و گسترش تکنولوژی، ظهور تشنجات جهانی، تغییرات عوامل حکومتی، دگرگونی‌هایی در نقش‌های آن ایجاد میشود» (شکوئی، ۱۳۹۰: ۲۴۶-۲۴۳).

مهمترین عوامل جغرافیای طبیعی، ناهموازی، اقلیم، رطوبت، خاک و پوشش گیاهی است که زندگی انسان را متأثر ساخته و در رشد و گسترش تمدن‌ها موثر بوده است. این عوامل بر هم تأثیرگذارند و چشم‌انداز طبیعی محیط را با روابط علت معلولی شکل می‌دهند.

**ب: جغرافیای انسانی:** «جغرافیای انسانی بر مردم تأکید دارد. یعنی آنکه این مردم در کجا هستند، چگونه به نظر می‌آیند، به چه صورتی در یک فضا عملکرد متقابل دارند و چگونه انواع چشم‌اندازهای مورد استفاده بشری را بر روی چشم‌اندازهای محیط طبیعی تاسیس می‌کنند. جغرافیای انسانی تمامی موضوعات جغرافیایی را که مستقیماً با محیط طبیعی ارتباط ندارند، در برمی‌گیرد» (بهفروز، ۱۳۸۸: ۷) و شامل جغرافیای فرهنگی و اقتصادی است.

**جغرافیای فرهنگی و اقتصادی:** «عامل فرهنگ جوامع مختلف انسانی در طول زمان بر روی چشم‌اندازهای طبیعی اثر کرده و اشکال یا فرم‌های خاصی را بر روی آن ایجاد کرده‌اند. این اشکال شامل موضوعات مربوط به جمعیت، مسکن‌گزینی، تولید و ارتباطات می‌شود که در مجموع چشم‌انداز فرهنگی را به وجود می‌آورند. در واقع نحوه عملکرد فرهنگ بومی و محلی است که سیمای پراکندگی مردم، مسکن، کاربری‌های زمینی و سایر موارد را توجیه می‌کند» (پیشین: ۱۵). جغرافیای اقتصادی مطالعه پراکندگی فعالیت‌های انسانی در تولید، مصرف کالا و خدمات است. جغرافیای اقتصادی بیش از همه با تراکم جمعیت و عوامل جغرافیای طبیعی گره خورده است.

## ۲- ایدئولوژی

«ایدئولوژی در اصل به معنای مطالعه علمی ایده‌های انسان است؛ اما چندی نگذشت که موضوع بر رویکرد چیره شد و واژه به سرعت به معنای خود نظام‌های ایده تعبیر شد. از آن پس، ایدئولوژیست کسی بود که ایده‌ها را تحلیل می‌کرد تا کسی که آنها را توضیح می‌داد.» (یگلتون، ۱۳۸۱: ۱۱۰). «جامعه-شناسان سه کارکرد برای ایدئولوژی برمی‌شمارند: هر ایدئولوژی دارای صورتی هماهنگ، منظم و سازمان‌یافته است که این نظم باعث می‌شود برخی از وجوه واقعیت برجسته شوند و برخی دیگر در حاشیه قرار گیرند. این همان خصلت یکدست کردن عناصر ناهماهنگ است؛ پس اولین خصلت و کارکرد ایدئولوژی این است که واقعیت پیچیده را ساده‌سازی کند. دوم این که ایدئولوژی غالباً به ارزش‌هایی برمی‌گردد که از آنها نشأت گرفته و تلاش می‌کند تا آن را در طرحی ذهنی سازمان دهد. یعنی

ایدئولوژی توجیه عقلانی جهان‌بینی و نظام ارزشی را عرضه می‌کند و سوم این که ایدئولوژی انسان را به عمل ترغیب می‌کند و با ارائه هدفها و وسایل به افراد امکان می‌دهد به عمل سیاسی دست بزنند.» (بشler، ۱۳۷۰: ۱۰-۸).

### ۳- سوسیالیسم

«لغت سوسیالیسم در سال ۱۸۲۲ در انگلیس و در سال ۱۸۳۱ در فرانسه به کار رفت. معنی این کلمه جامعه‌گرایی است و از ریشه‌ی لاتینی «سوسیوس» به معنی شریک و همراه گرفته شده است.» (سدی یو، ۱۳۸۷: ۷). عصر طلایی یونان الهام‌بخش اندیشه‌های نخست سوسیالیستی شد و فلاسفه‌ی سوسیالیست در محیط یونان لیبرال پدید آمدند. قرن چهارم پیش از میلاد که افلاطون در آن می‌زیست، اندیشمندان و فلاسفه را به طرح دنیای بهتری برانگیخت. مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون، خصوصیات یک شهر کمونیستی را داشت. افلاطون زندگی اشتراکی را به طبقات برگزیده‌ی جمهوری خود اختصاص داد و کشاورزان و صنعتگران و همه‌ی کسانی را که به کارهای یدی اشتغال دارند، ولو اکثریت، در آن شریک نساخت. بنابراین کمونیسم افلاطونی، وسایل تولید را در دست طبقات پایین اجتماع قرار نمی‌دهد.» (پیشین: ۶-۵۶). کولاکفسکی معتقد است «نظریه‌پردازان این آموزه‌ی نو در پی یافتن پیشکسوتان، به سراغ جمهوری افلاطون، اندیشه‌های کمونیستی فرقه‌گرایان قرون وسطی، آرمانشهر باوران دوران رنسانس، به ویژه توماس مور و کامپانلا رفتند.» (کولاکفسکی، ۱۳۸۹: ۲۲۰).

سوسیالیسم در مجموع تکامل یافته محصول انقلاب صنعتی و بحرانهای اجتماعی ناشی از آن است که از تجمع انبوه کارگران در اطراف شهرهای صنعتی برخاست و این کارگران هر چند نیازهای اولیه‌شان تامین شده بود ولی هر روز نیازهای جدید و برآورده نشده‌ای را کشف می‌کردند. این جمعیت آماده‌ی شورش علیه ماشین بود که آن را رقیب خود می‌دانستند. همچنین آماده‌ی شورش علیه کارفرمایان بود که حاضر نبودند از سود خود کم کنند و آن را به نفع کارگران به کار برند. طبقه‌ی کارگر متوجه اهمیت همبستگی و یکپارچگی خود در برابر طبقه‌ی حاکمه شد و اندیشمندان نیز به تفکر درباره‌ی دنیای بهتری پرداختند.» (سدی یو، ۱۳۸۷: ۲۴۴).

### ۴- مارکسیسم

منظور از مارکسیسم، نظامهای حکومتی و نهادهای برآمده از افکار و اندیشه‌های مارکس است که ابتدا به شکل مارکسیسم- لنینیسم از روسیه سربرآورد و سپس تحت عنوان مائوئیسم در چین رواج یافت. انقلاب روسیه بر پایه تعبیری از مارکسیسم، به نوسازی و صنعتی کردن بخشی از جهان انجامید. در غرب نیز دولت رفاه تا اندازه‌ای تحت تاثیر گسترش جنبشها و اندیشه‌های سوسیالیستی و رادیکالی



پدید آمد که خود از طریق مارکسیسم در قرن بیستم زنده شدند. مارکسیسم در معانی مختلف، تاثیر عمده‌ای در رادیکال کردن جو فکری قرن بیستم در سطح جهان داشت. طی قرن بیستم انواع گوناگون مارکسیسم پدید آمد که در بیشتر موارد از حدود اندیشه‌های مارکس فراتر رفت. بنابراین مارکسیسم بسیار گسترده‌تر از اندیشه‌های مارکس است.

## یافته‌های پژوهش

### ۱- ظهور مدرنیته و پیدایش سوسیالیسم در اروپا

انقلاب اقتصادی غرب از سال ۱۸۴۰-۱۸۳۰ آغاز شد با شروع این انقلاب، اصلاحات سیاسی و قانونی مطابق با نیازهای جدید که تا ۱۸۳۳ در کشورهای غربی صورت گرفت، دوره‌ی جدیدی از توسعه‌ی سریع صنعتی و تجارت را به دنبال آورد. پیش‌تاز این توسعه انگلستان و بلژیک بودند. فرانسه و کشورهای اسکانداویناوی نیز در این توسعه سهمی داشتند. در جاهای دیگر اروپا، چون منافع طبقاتی که در کارهای صنعتی و تجاری دست داشتند، تحت الشعاع منافع زمینداران و آریستوکراتها قرار گرفته بود، پیشرفت اقتصادی کندتر بود. احداث راه آهن که انقلابی در حمل و نقل بود، تقاضا را در بخش صنعت افزایش داد. بریتانیا توانست خود را پیروزمندانه نه تنها در مقام کارگاه جهان، بلکه همچنین در مقام کشتیران، تاجر و تا حد زیادی بانکدار جهان تثبیت کند. مشکلات اجتماعی و سیاسی ناشی از رشد شهرهای صنعتی در این دوره بروز کرد (روزول پالم، ۱۳۹۲: ۷۶۰-۷۵۴). در این دوره نظام سرفی یا مقید کردن قانونی دهقانان اگرچه در بخش عظیم اروپا ملغی شده بود، اما در دژهای اصلی اروپایی یعنی اروپای شرقی ادامه یافت. کشاورزی سرفی برخلاف کشاورزی برده‌های به سبب آن که معایب اقتصادی‌اش هر روز نمایانتر و به خصوص از دهه ۱۸۴۰ طغیانگری طبقه دهقان هر روز مشهودتر می شد، به وضوح رو به انحطاط بود همچنین در این دوره سلطنت هنوز به شکل غالب رایجترین روش اداری کشورها، به جز در قاره‌ی امریکا بود. جهان دهه‌ی ۱۸۴۰، از نظر سیاسی و اقتصادی به طور کامل تحت سلطه‌ی قدرتهای اروپایی، به انضمام ایالات متحده‌ی در حال رشد بود. جنگ تریاک نشان داده بود که تنها قدرت بزرگ باقیمانده غیراروپایی، امپراتوری چین، در مقابل تجاوز نظامی و اقتصادی غرب عاجز بود. سال ۱۸۴۶ بزرگترین قیام سرفی در گالیسی اتریش رخ داد که مقدمه‌ی رهایی در انقلاب ۱۸۴۸ شد. ناآرامی دهقانی از این گونه، بارها در روسیه اتفاق افتاد.

انقلاب صنعتی با واژگون کردن نظام اقتصادی، انقلاب اجتماعی بزرگی را به وجود آورد. این انقلاب « خصلتی کارگری و شهری داشت و در اطراف شهرهای بزرگ پرولتاریای وسیعی را به وجود آورد که

محکوم به زندگی در شرایط دردناک و سکونت در خانه‌های کثیف و کوچک بودند. سیستم لیبرال که شعارش بازدهی و سود هر چه بیشتر بود، تا مدتی با وضع هرگونه قوانین اجتماعی به نفع کارگران مخالفت می‌ورزید. کارفرمایان از کارگران خود اعم از زن و مرد و اطفال خردسال کار بیشتری می‌خواستند و در کارگاه‌هایی که اغلب غیربهداشتی بودند و یا در دالان‌های زیرزمینی معادن که شرایط غیرانسانی داشتند، ساعات کار را تا ۱۸ ساعت نیز افزایش می‌دادند. این شرایط کارگران را مجبور می‌کرد که در خانه‌های کوچکی که دستمزد ناچیزشان اجازه‌ی آن را می‌داد، سکونت کنند.

سوسیالیسم در این زمان بود که ناگهان پدیدار شد و گسترش یافت و مارکس سال ۱۸۴۸ در واکنش به اوضاع اجتماعی و اقتصادی اروپای غربی مانیفست را منتشر کرد. مارکس در مانیفست کمونیست، ۱۰ خواسته را مطرح کرد که معتقد بود پس از پیروزی انقلاب کارگری باید اجرا شود؛ این ۱۰ توصیه‌ی مارکس به جوامع عبارتند از: لغو مالکیت بر زمین و استفاده از درآمد حاصل از زمین برای هزینه‌های دولتی؛ مالیات تصاعدی سنگین بر درآمدهای بالا؛ لغو هرگونه وراثت؛ مصادره‌ی دارایی شورشیان و مهاجرین؛ تمرکز اعتبارات در دست دولت از طریق ایجاد بانک ملی با سرمایه‌ی دولتی و برخورداری از انحصار مطلق؛ تمرکز وسایل ارتباطی و حمل و نقل در دست دولت؛ گسترش ابزار تولید و کارخانه‌های دولتی و اصلاح و آبادانی زمینها بر اساس یک برنامه‌ی واحد؛ کار اجباری برای همگان و تشکیل سپاه صنعت و کشاورزی؛ تلفیق کشاورزی با صنعت و تلاش در جهت محو تدریجی تمایز شهر و روستا در سراسر کشور؛ آموزش رایگان و عمومی برای تمام کودکان. حذف کار کودکان در کارخانه‌ها به شکل کنونی آن و تلفیق امور تربیتی با تولید مادی.

مارکس و انگلس زمانی دست به انتشار مانیفست زدند که داروین‌یسم اجتماعی مطرح شده بود، انقلاب‌های اجتماعی به دنبال انقلاب صنعتی پدید آمد و رشد جمعیت، گسترش شهرنشینی و مهاجرت به شهرها و حومه‌ی آن مشکلات زیادی را ایجاد کرده بود؛ جایگاه طبقات اجتماعی نیز دچار تغییر شده بود. هر چند مارکس تاکید داشت که «این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت است؛ اما این تفاوت‌ها را از جنبه‌ی جامعه‌شناسی در نظر گرفت و نه از جنبه‌ی جغرافیایی؛ چنانچه از جنبه‌ی جغرافیایی به این جوامع می‌نگریست و زیربنا را منحصر به عامل اقتصادی نکرده بود، از موقعیت جغرافیایی کشورها و تاثیر آب و هوا بر مناسبات تولیدی غافل نمی‌شد، بنابراین مفاهیمی مانند مالکیت خصوصی را که در اثر نقش مستقیم عامل آب و بارندگی در جوامع مثلاً خشک بسیار با مالکیت خصوصی در اروپا متفاوت است را یکسان و مترادف در تمام جوامع تلقی نکرده و همچنین نقش عوامل روبنایی را نیز به ناگزیر تفسیر متعدد می‌کرد» (چهارزی، ۱۳۹۳: ۵۴). بیشتر این خواسته‌ها بدون انقلاب و با سیاستهای لیبرالیستی

امکانپذیر بود. از این رو بر خلاف پیش بینیه‌های اولیه و حتی برخلاف گمانه زنی کارل مارکس، در آغاز روسیه‌ی تزاری کمتر صنعتی شده در قالب نخستین انقلاب، مارکسیسم را پذیرفت؛ ولی، بلشویک‌ها ناگزیر شدند آرام آرام اصولی از آراء مارکس را کنار گذاشته و موارد دیگری به آن اضافه کنند. به همین دلیل، مارکسیسم که خود مارکس از بکارگیری آن چندان راضی نبود، در همان سال‌های اولیه مارکسیسم-لنینیسم گردید.

کشورهای غیرصنعتی مانند روسیه بر سر دوراهی بودند. این کشورها یا باید راه صنعتی شدن را در پیش می‌گرفتند یا این که از اجرای نقش فعال در صحنه‌ی تاریخ چشمپوشی می‌کردند و همچنان وابسته به کشورهای پیشرفته‌تر می‌ماندند. در کشورهای غیرصنعتی، سرمایه و نیز طبقه و حزب متعلق به سرمایه بسیار ضعیف بود و نمیتوانست از عهده‌ی مشکل صنعتی کردن کشور برآید. پس نیاز به انقلاب و پرولتاریا و حزب انقلابی آن بود. رهاورد انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، آشوب و فقر و اغتشاش دهقانان بود. لنین و لنینیسم برآمده از این شرایط بود که در پی برونرفت از وضعیت نابسامان آن دوره، راهی جز برگزیدن مارکسیسم نیافت. وی معتقد بود «مارکسیسم باید "جهانبینی حزب" باشد. یعنی مضمون آن باید تابع مقتضیات مبارزه برای تسخیر قدرت در لحظه‌ی معین باشد» (کولاکفسکی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۸).

## ۲- نقش جغرافیای طبیعی روسیه در ورود سوسیالیسم

مهمترین عامل جغرافیای طبیعی که در ورود سوسیالیسم به روسیه موثر بوده سیستم کوهستانی آلپ-همالیا است که شرایط آب و هوای خشک و سردی را در روسیه ایجاد کرده است. «کمربند کوهزایی آلپ-همالیا» در قلمرو آسیایی به طول بیش از ۱۵۰۰۰ کیلومتر است که با جهت‌ی غربی-شرقی از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر کشیده شده‌اند. این ناهمواریها بین دو توده‌ی وسیع خشکی قرار گرفته‌اند. در شمال آن قاره‌های اروپا و آسیای شمالی است و در جنوب به افریقا و عربستان و هندوستان محدود می‌شود» (محمودی، ۱۳۸۶: ۴۴-۴۲). «سیزده تمدن آبی یا هیدرولیکی جهان به عنوان تمدنهای وابسته به سرچشمه‌ها و تمدنهای رودخانه‌ای تقسیم در محدوده‌ی آلپ-همالیا به وجود آمده است. تمدنهای برجسته‌ی جهان مانند پارت، یونان و آتن منطبق بر کمربند چین خورده‌ی آلپ-همالیاست» (خسروی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۹-۲). این محدوده به سه قسمت در اروپا تقسیم می‌شود: آلپهای غربی، مرکزی و شرقی؛ آلپهای غربی در مساعد شدن بستر جغرافیایی برای سکونت و صنعتی شدن نقش داشته‌اند، آلپهای مرکزی و شرقی مانند دیواره عمل کرده و بین شرق اروپا و غرب آن فاصله انداخته است.

آلپ نقش مهمی در حمل و نقل و ارتباط میان کشورهای اروپایی از قدیم داشته است. همچنین جنگلهای انبوه آن در محدوده‌ی غربی ذغال لازم را برای اروپا تهیه می‌کرد و خاک آلپها در محدوده‌ی اروپای غربی و جنوبی بسیار حاصلخیز است. دلیل این حاصلخیزی اعتدال آب و هوایی و میزان رطوبت کافی است.

در اروپا با پیشروی از مغرب به سمت مشرق تاثیر اقیانوسی کمتر می‌شود و آب و هوای بری پدید می‌آید. یکی از دلایل خشکی آب و هوا، بارندگی کم و توزیع نامناسب آن است. ارتفاع نیز در خشکی هوا و به وجود آمدن بیابانهای خشک نقش مهمی دارد. دور بودن از دریا نیز در کنار چهره‌ی کوهستانی سبب کمی رطوبت هوا در این مناطق است. هنگامی که خورشید در بالای افق است، درجه حرارت زیاد است و با غروب خورشید هوا سرد می‌شود. بنابراین اختلاف درجه حرارت شبانه‌روزی نیز زیاد می‌شود. در تمام روسیه‌ی شمالی، زمین در ۲۰۰ روز از سال یخبندان است. در فصل زمستان با پیشروی از غرب به شرق روسیه، هوا سردتر می‌شود. در روسیه بادهای دائمی نمی‌وزد، ولی مغرب آن تحت تاثیر بادهای غربی قرار می‌گیرد. آب و هوای روسیه، بیشتر خشک و مجاور قطبی است که شامل آسیای شمالی و غربی به-اضافه‌ی قسمت اروپایی اتحاد جماهیر شوروی در این منطقه است. از مشخصات این آب و هوا این است که تفاوت درجه حرارت سالانه یعنی تفاوت بین زمستانهای سرد و تابستانهای گرم زیاد است.

روسیه‌ی مرکزی به علت بادهای شمالی یخبندان می‌شود که در تابستان از شمال و در زمستان از شرق می‌وزد. مقدار باران این منطقه کم تا متوسط است و در تمام فصول به یک میزان نمی‌بارد. بارش روسیه‌ی مرکزی اغلب بیش از ۵۰۰ میلیمتر است. مقدار باران در روسیه‌ی شمالی و غربی زیادتر از روسیه‌ی شرقی و جنوبی یعنی سواحل دریای سیاه و خزر است. میزان باران مخصوصاً در فصل زمستان کم است. در مناطق سرد و عرضهای بالا به دلیل زاویه‌ی متمایل تر خورشید، طول روز کوتاه است. بارش کم و متغیر و خشکسالی، توان کشاورزی حاشیه‌ی جنوبی استپ روسیه را محدود کرده بود. طوفانهای شدید و خشکسالی و فرسایش زیاد خاک در بخش کشاورزی روسیه مواجه اغلب تولید را با مشکل مواجه می‌کند. «از ارتفاعات کارپات در غرب تا فلات مرکزی سибیری در شرق جز ارتفاعات اورال که اندکی بالا آمده‌اند، چیزی جز دشتهای پست وجود ندارد. این دشت که منطقه‌ی مرکزی اوراسیاست، از ورودیهای اقیانوس منجمد شمالی یعنی دریاهای کارا و سفید تا قفقاز و ارتفاعات هندوکش و زاگرس در افغانستان و ایران ادامه دارد. از این رو امپریالیسم روسیه همیشه با امید دست‌یابی به آبهای گرم در اقیانوس هند وسوسه شده است. البته در افغانستان و قفقاز تنها نبود که روسها سعی داشتند از منطقه‌ی مرکزی این دشت بزرگ عبور کنند و در عمق کوهها نفوذ کنند، بلکه آنها تا قرن بیستم از سبیری غربی

تا شرقی و به خاور دور رسیدند. روسها در سبیری امپراتوری رودخانه‌ای شمالی کاملاً جدیدی تاسیس کردند.» (در کاپلان، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

جنوب روسیه و مناطق خشک قزل‌قوم و قره‌قوم مناطق خشک متأثر از عامل ارتفاع و ناهمواری هستند. بیابان بزرگ مغولستان با نام گبی هم حاصل همین عامل است. کوههای هیمالیا بلندترین کوههای کره‌ی زمین نقش اصلی را در ایجاد این بیابانها در آسیای مرکزی و شمالی داشته‌است. هیمالیا مانع از پیشرفت رطوبت موسمی به سمت شمال یعنی قسمت‌های آسیای مرکزی می‌شود. با توجه به این که شکل ناهمواری و طبیعت خاکها که به صورت تنوع گونه‌های گیاهی انعکاس پیدا می‌کند، منجر به پدید آمدن تفاوت‌های ناحیه‌ای و یا محلی در تراکم جمعیت انسانی می‌شوند. بنابراین پوشش گیاهی ضعیف و نامناسب بودن خاک اقوام آسیای مرکزی را به شکل دسته‌ها و قبایل دائم در حرکت وادار می‌کرد به سرزمینهای اطراف هجوم برند.

همجواری روسیه با آسیای مرکزی، تاثیر زیادی در عقب‌ماندگی روسیه داشت. روسیه نزدیکترین کشور اروپایی به استپ‌های آسیایی و تنها کشوری بود که اقوام کوچ‌نشین می‌توانستند از طریق سرزمین‌های مرزی قلمروهای شبانی خود آن را متصرف شوند. هجوم این اقوام کوچ‌نشین به اروپای شرقی در توسعه‌ی داخلی نیروهای تولیدی و نظام‌های دولتی در شرق موثر واقع افتاد. «دگرگونی آهسته‌ی کمونته‌های زراعی اسلاو در شرق به نظام‌های دولتی باثبات‌تر، بارها با امواج متناوب تجاوزات کوچ‌نشین‌های آسیای مرکزی که سراسر اروپا را درمی‌نوردیدند و اغلب در دوران تاریک سده‌های میانه به مرزهای غرب می‌رسیدند، قطع و متوقف شد. این تجاوزات که تأثیری بنیادی بر تاریخ اروپای شرقی گذاشت، فدی‌هی جغرافیای منطقه بود. زیرا منطقه‌ی شرقی مجاور مرزهای آسیایی، کوچ‌نشین‌های شبانی بود و بنابراین بارها زیر فشار حملات نظامی کوچ‌نشینها به اروپا قرار گرفت و ضربه‌گیر غرب به شمار می‌آمد.

تکامل کشاورزی ثابت در میان جنگلهای اروپای شرقی به واسطه‌ی پیش‌آمدگی حاشیه‌ی سرزمینهای استپی آسیا به داخل آن با مانع روبرو بود و اقوام کوچ‌نشین را به حملاتی ویرانگر ترغیب می‌کرد. هون‌ها نخستین موج ترسناک این ضربات بودند که سقوط امپراتوری روم را در سده‌ی پنجم میلادی رقم زد؛ آخرین و بزرگترین حمله نیز پایدارترین آثار سیاسی و اجتماعی را برجای گذاشت. به این ترتیب، الگو و تناوب این تهاجمات، آنها را به یکی از عوامل پایه‌ای هماهنگ‌کننده‌ی صورت‌بندی اروپای شرقی بدل کرد. تاریخ اولیه‌ی فئودالیسم غربی، تاریخ درهم‌آمیختن شیوه‌های تولید بدوی- کمونی و برده‌داری رو به فروپاشی است، یعنی صورت‌بندیهای اجتماعی که بر مزرعه و شهر متمرکز هستند. اما تاریخ اولیه‌ی فئودالیسم شرقی از برخی جنبه‌ها، تاریخ عدم هر نوع درهم‌آمیختگی ممکن بین جوامع زراعی مستقر و

شبانای چپاولگر یعنی شیوه‌های تولید متکی بر مزارع و استپ‌ها است. تهاجمات اقوام کوچ‌نشین در تحول درونی جوامع زراعی اروپای شرقی موثر بود» (اندرسون، ۱۳۸۸: ۲۸۳-۲۸۱).

### ۳- تاثیر جغرافیای طبیعی بر جغرافیای فرهنگی و اقتصادی روسیه

محیط خشک، شیوه‌ی زراعت خشک یعنی اقتصاد متکی به کشاورزی و اقتصاد متکی به دامپروری را سبب می‌شود. اقتصاد متکی بر کشاورزی در مناطق خشک معمولاً با دیکتاتوری مخصوصاً در مناطقی با مقیاس وسیع همراه است. تاثیر عوامل نامساعد طبیعی بر چنین محیط‌هایی با تولید ضعیف و بحرانهای ادواری ناشی از آن عمدتاً یکی از دلایل فقر جمعیت ساکن در این مناطق است. در ادامه تاثیر جغرافیای طبیعی بر عوامل فرهنگی و اقتصادی (تمدن، ساختار اجتماعی، صنعت، حمل و نقل، شهرنشینی، مالکیت، مذهب و نظام حکومتی) روسیه ذکر می‌شود.

**تمدن:** تمدن بسیار دیرتر از سایر نقاط اروپا به روسیه رسید. حدود دویست سال طول کشید تا آهن از سوئد به روسیه برسد و این به دلیل موقعیت جغرافیایی روسیه و وضعیت ناهمواریها بود؛ بنابراین رشد و توسعه‌ی فنون و نیز صنعتی شدن بسیار دیرتر از اروپای غربی در روسیه رخ داد. شرایط طبیعی و نیز میزان رشد مادی و معنوی جامعه، هم برای نیروها و عوامل موثر در پیشرفت تولید و هم تبعات آن برای جامعه، نقش تعیین‌کننده دارد. توسعه و پیشرفت تحت لوای ایدئولوژی و توسط هر نیروی اجتماعی که باشد جبری است و کاری با ارده‌ی افراد ندارد. صنعتی کردن در کشوری مثل روسیه از راه دیگری ممکن نبود. چرا که جغرافیا این اجازه را به روسیه نمی‌داد. سمپل معتقد بود که عقب‌ماندگی روسیه به دلیل شرایط نامطلوب فیزیکی بود: «روسیهٔ پربوران و سرد، که فاقد این پرستاران مهربان و کوچک محیطی است، جایی که طبیعت می‌توانست فرزندان را به آغوش بکشد، بر روی دشت‌های بی‌کرانش، قوم عظیم همسان، ساده‌لوح و ناآموخته‌ای پروراند که از تکه‌های فرهنگی فروافتاده از سفره‌های غنی‌تر اروپا، تغذیه می‌کنند.» (sempell, 1911:12).

**ساختار اجتماعی:** تاثیر هجوم اقوام مهاجم آسیایی بر رشد شهرنشینی و شیوه‌ی زیست اروپای شرقی موثر افتاد. قبیله و طایفه برای مدتهای طولانی همچنان واحدهای پایه‌ای سازمان اجتماعی باقی ماندند. تا قرن هشتم سوزاندن درختان و جنگل‌زارهای دشت‌های شرقی بر این قسمت اروپا مسلط بود و شیوه‌های کشاورزی ابتدایی بود و هیچ دولت بومی مانند قبایل ژرمنی در کنار دیوار مرزی تا مدتها پدید نیامد. کم‌کم با پدید آمدن طبقه‌ی کوچکی از دهقانان با مالکیت فردی سلسله‌مراتب اجتماعی و سیاسی با ازدیاد شهرها شکل گرفت.

«نظام سرفداری شرقی از دلایل مهم توسعه نیافتن اقتصاد روستایی بود. مناسبات روستایی تولید هرگز هیچ حاشیه‌ی معینی را برای خودمختاری دهقان که در غرب وجود داشت، اجازه نداد. تمرکز یکدست رهبری اقتصادی، قضایی و شخصی که سرشت مناسبات اربابی را تشکیل می‌داد، مانع از ایجاد چنین نقشی بود. فاصله‌ای اساسی بین شرق و غرب از جهت توسعه بود. تاریخ اروپای شرقی از همان ابتدا زمانمندی کاملاً متمایزی از تکامل اروپای غربی داشت. تحول اروپای شرقی به سمت نظم اقتصادی زمانی انجام شد که در جای دیگر قاره عمرش را طی کرده بود. همزیستی زمانی دو منطقه‌ی متضاد اروپا و نفوذ متقابل جغرافیایی فزاینده‌ی آنها در یکدیگر این توهم را ایجاد می‌کند که این دو منطقه از جهت توسعه معاصر هم بودند. شرق هنوز باید یک چرخه‌ی کامل تاریخی از تکامل بندگی را درست در زمانی از سر می‌گذراند که غرب تازه از آن رها شده بود» (اندرسون، ۱۳۸۸: ۳۴۲).

تفاوت نظم اجتماعی در نیمه‌ی غربی اروپا و نیمه‌ی شرقی آن تحت تاثیر جغرافیا به خوبی در نوع رابطه‌ی شهر و روستا نمود دارد. با این که غرب مدتها بود خود را از قید فئودالیسم رها کرده بود اما در نیمه‌ی شرقی این اتفاق نیفتاده بود و روستاییان از دیگر بخشهای جامعه در سطوح حقوقی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و جغرافیایی جدا بودند. در این قسمت از اروپا، محدوده‌ی روستا به زمینهای اطراف، کلیسا، خانه‌ی ارباب ده و بازار محلی می‌رسید. مهاجرت و برون‌کجی یکی از ویژگیهای جامعه‌ی روستایی در روسیه بود که بر اثر کمبود زمین و کمی منابع در روستاها به شهرها رخ می‌داد. مدیریت اشتراکی یا "میر" در روستاهای روسیه، همه‌ی جنبه‌های زندگی روستایی و کشاورزی را دربرمی‌گرفت و نظم عمومی را برقرار می‌کرد و از دآوری قضایی تا عمران، جمع‌آوری مالیات، استخدام چوپان و نگهبان و تنظیم طرح‌های خدمات رفاهی را تحت کنترل داشت. «از آنجا که دهقانان با پیوندهای مشترک به ده و زمین وابسته بودند، میر می‌توانست احساسات نیرومند همبستگی اجتماعی را در میان آنان ایجاد کند. این پیوندها به منطبق کارکردی خود یعنی ساماندهی دهقانان در مبارزه برای بقا در برابر واقعیت‌های خشن طبیعت و دشمنان بیرونی قدرتمند مانند زمینداران و دولت گواهی می‌داد. کوتاهی فصل کشت در روسیه، از زمان آب شدن برفها و آغاز شخم بهاره در آوریل تا نخستین برفهای اوایل نوامبر، نوعی همکاری کارگران را الزامی می‌ساخت؛ طوری که کارهای اصلی چرخه‌ی کشاورزی را می‌شد در برهه‌های کوتاه فعالیت فشرده به انجام رساند. بنابراین خانوار سنتی روستایی در روسیه بزرگتر از همتای اروپایی-اش بود» (پیشین: ۱۳۴).

سیستم میر و وحدت نظر در آن، بازتاب نوعی هماهنگی با محیط بود. سرمایه‌ی سخت نوعی تراکم و کار گروهی را می‌طلبد تا کارها بهتر انجام شود. این اشتراک و جمع‌گرایی از مراسم مذهبی گرفته تا کار

جمعی کشاورزی را دربرمی‌گرفت. لانگورث می‌نویسد: «دشواری اقلیم روشها را سرسخت و پربلاقت بار آورده است؛ عظمت چشم‌اندازها و کمبود سکونتگاهها و نیز کوتاهی فصل رشد، همکاری و اجبار را در روابط اجتماعی تشویق می‌کند. زیرا روسها برای بقا به درجه‌ی بالاتری از سازماندهی در مقایسه با دیگران نیاز دارند. این نیاز به نفع اشکال متمرکز و دیکتاتوری حکومتها بوده و به ضرر اشکال مشارکتی‌تر حکومت تمام شده است» (در کاپلان، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

**صنعت:** رومانف‌ها که سیصد سال بر روسیه حکومت کردند، این کشور را مدرن کردند. روسیه‌ی اوراسیایی تلاش می‌کرد تا اروپایی شود. روسیه در آغاز قرن بیستم علی‌رغم این که امپراتوری بود، سرزمینی توسعه‌نیافته و از عقب‌مانده‌ترین کشورهای اروپایی بود. حدود ۸۵ درصد جمعیت فعال کشور را دهقانان تشکیل می‌دادند، و قسمت اعظم تولید کشاورزی آن به مصرف خود کشور می‌رسید. طبق اولین سرشماری سراسری در ۱۸۹۷، از مجموع کل جمعیت حدود ۱۵۰ میلیون نفر، تنها ۱۸ درصد شهرنشین بودند. روسیه بیشتر تولیدکننده‌ی مواد خام، نفت و گندم برای صادرات بود. صنایع روسیه، از آن جمله فولاد و نساجی، و زیرساخت‌ها مانند راه‌آهن، به تدریج در حال رشد بودند. تأکید عمده‌ی صنعتی‌شدن بر صنایع نظامی برای دفاع از سرزمین‌های وسیع روسیه متمرکز بود.

**حمل‌ونقل:** «جاده‌ها، خطوط راه‌آهن، آبراههای داخلی، فرودگاهها و بنادر عمیق هر یک به تنهایی یا در مجموع برای یک قدرت نظامی ضروری است و ضعف در این زمینه هزینه ایجاد می‌کند» (ام. کالینز، ۱۳۹۳: ۳۲۰). توسعه در عرضهای بلند و کشورهای محصور در آن عمدتاً با مشکل حمل و نقل مواجه می‌شود. زیرا زمین این مناطق اغلب یخ‌بسته بوده و مدیریت حمل و نقل ضروری است. احداث راه‌آهن ماوراء‌سیبری در اواخر قرن بیستم بر اساس نیازهای صنعتی صورت گرفت. «بین سالهای ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۲، پانزده هزار مایل راه‌آهن ساخته شد که مسکو را به مرز پروس در غرب و نیژنی-نوگراد در شرق و نیز به کریمه در ساحل دریای سیاه در جنوب متصل می‌کرد. بین سالهای ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۶ مهندسان روسی خط ریلی از کراسنودسک در ساحل شرقی دریای خزر تا مرو را در نزدیکی مرز ایران و افغانستان ساختند که تا سال ۱۸۸۸ به سمرقند رسید. این شریانهای جدید به امپراتوری امکان داد تا ارتش روسیه به دریای سیاه و بیابانهای قزل قوم در جنوب استپ آسیای مرکزی در ناحیه‌ای که امروزه ترکمنستان و ازبکستان نامیده می‌شود، پیشروی کند. این فعالیت روسیه به خاطر نزدیکی آن به شبه‌قاره‌ی هند که مستعمره‌ی بریتانیا بود صورت گرفت. در سال ۱۸۹۱ روسیه ساخت راه‌آهن را از اورال تا اقیانوس آرام و از میان سیبری و شرق دور و جنگلها، کوهها و زمینهای باتلاقی و یخبندان آغاز کرد و تا سال ۱۹۰۴، ۳۸۰۰۰ هزار مایل خط‌آهن در روسیه وجود داشت. این امر دسترسی پترزبورگ را به هشت منطقه‌ی



زمانی و تا تنگه‌ی برینگ بین روسیه و آلاسکا را میسر می‌کرد. باز هم انگیزه‌ی این نسخه‌ی روسی سرنوشت ملی و احساس عدم امنیت بود. عدم امنیت یک قدرت زمینی که همچنان باید به حمله و اکتشاف در تمامی جهات ادامه دهد و گرنه مغلوب می‌شود.» (در کاپلان، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

**شهرنشینی:** «بیشتر فعالیت‌های صنعتی در قرن نوزده در روسیه، هنوز به دهکده‌هایی تعلق داشت که خودکفا بودند. مجتمع‌های شهری روسیه برخلاف غرب نه بر دهکده‌ها مسلط بودند و نه مزاحم آنها می‌شدند و تا آن زمان رقابت واقعی بین شهریان و روستاییان وجود نداشت. علت این وضع نرخ رشد کم- شتاب شهری آن خطه بود. به دلیل رشد کم شهرنشینی، روستاها مجبور بودند بیشتر فعالیتها را انجام دهند. صاحبان قلمروهای وسیع فئودالی، صنایع باصرفه‌ای را سازمان داده بودند. زمستانهای طولانی روسیه تنها یک دلیل فعالیت زیاد روستاها بود.» (برودل، ۱۳۷۲: ۵۰۲-۵۰۱). «شهرهای روسیه پس از حمله‌ی مغول دیگر بر اساس الگوهای غربی به حیات خود ادامه ندادند. برقراری نظم در این شهرها از ۱۴۷۵ با خشونت آغاز شد. این شهرها در گردش کند حمل و نقل سرزمین آسیایی وسیعی قرار گرفته بودند، که هنوز قلمروهای وسیع بکری محسوب می‌شدند، حمل و نقل بر رودخانه‌ها، یا در خشکی به وسیله‌ی سورت‌مه یا کاروانی از گاریها صورت می‌گرفت که بسیار وقت‌گیر بود. شهرهای روسیه نمی‌توانستند بر مناطق پیرامونی روستایی پیرامونی خود مسلط شوند و خواسته‌های خود را بر دنیای دهقانی تحمیل کنند که مردمانش از نظر جسمی فوق‌العاده قوی، اما فقیر و دائماً در حال حرکت بودند. میزان برداشت محصول در هر هکتار در کشورهای شرق اروپا، از سده‌ی شانزدهم تا نوزدهم، به طور متوسط در سطح پایینی ثابت بود. بنابراین مازاد روستایی قابل ملاحظه و به تبع آن شهرهای ثروتمندی وجود نداشتند. شهرهای روسی از شهرهای رده‌پایین‌تری که در خدمت آنها انجام وظیفه کنند، بهره‌ای نداشتند. امری که ویژگی شهرهای غربی و تجارت زنده‌ی آنها بود. همه‌ی ضعفهای یاد شده بر اثر رشد جمعیتی روسیه که در قرن هجدهم به آن مبتلا شد، تشدید شد.» (برودل، ۱۳۷۲: ۵۴۲-۵۴۱). سرما بر روند شهرنشینی در شوروی نیز اثر گذاشته بود و آن را کند و پرهزینه کرده بود. با توجه به یخ بستن رودخانه‌ها، کار حمل و نقل الوار و مصالح به سختی انجام می‌شد و مدت‌ها طول کشید تا مسیرهای جایگزین با حمل و نقل سورت‌مه‌ای باز شد. روابط متوازن شهر و روستا، تنها در غرب اروپا در پیشبرد مدرنتیه و صنعتی شدن بسیار موثر بود. روستا به عنوان مرکزی که با تولیدات کشاورزی و دامپروری، مواد اولیه و پایه‌ای را در اختیار شهر که مرکز تولید صنعتی بود قرار می‌داد. طبقه‌ی پروژوا به عنوان واسطه‌ی میان شهر و روستا عمل می‌کرد. شهر مرکزی برای جریان سرمایه‌داری بود. اما در شرق اروپا با توجه به موقعیت جغرافیایی نامناسب شهرها بسیار دیرتر از اروپای غربی توسعه یافتند. این موقعیت

جغرافیایی هم به دلیل همجواری شرق اروپا با آسیا و هم به دلیل دیگر عوامل جغرافیای طبیعی مانند توپوگرافی و اقلیم بود. برخلاف شرق اروپا، شهر و سرمایه‌داری در غرب یکی بودند. در اروپای غربی که دولت پا گرفت، شهرها با پیگیری و برنامه‌ریزی به زیر سلطه درآمد.

**مالکیت:** سنت‌های برابری طلبی کشاورزان انگیزه‌ای برای تولید در آنها ایجاد نمی‌کرد. تنها زاد و ولد بود که در روسیه فزونی داشت. در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم جمعیت روسیه دو برابر جمعیت اروپا بود و بیشترین میزان جمعیت مربوط به مناطقی بود که زمین به صورت اشتراکی اجاره می‌شد. نتیجه‌ی این افزایش جمعیت کمبود بیش از حد زمین بود. تراکم جمعیتی در مرکز روسیه شبیه به اروپای غربی بود. فشرده‌گی کشت دهقانان روسی بسیار کمتر از کشت اروپای غربی بود و محصول غلات برداشت شده‌ی آن به زحمت به نصف میزان برداشت در دیگر نقاط اروپا می‌رسید. کشاورزی در روسیه هنوز به شیوه‌ی سنتی و دستی بود. کشت متناوب گیاهان ریشه‌ای و غلات که در دوره‌ی انقلاب کشاورزی در قرن هجدهم رواج یافت، هنوز در بخش عمده‌ی روستاهای عقب‌مانده‌ی روسیه ناشناخته بود. دهقانان امکان مدرنیزه کردن کشاورزی را نداشتند و برای استفاده‌ی بیشتر از زمین کم‌کم روش کاشت سه‌نوبتی را به کار بردند. اما نتیجه‌ی این کار در طولانی‌مدت بدتر شدن اوضاع بود، چون خاک بر اثر استفاده‌ی زیاد تحلیل می‌رفت.

مسیحیت ارتدوکس نیز در شیوه‌ی مالکیت اشتراکی نقش داشت. حق مالکیت خصوصی بنا بر آموزه‌های ارتدوکس «حق حاکمیت همانطور که در روم قدیم متداول بود، همواره از دیدگاه دهقان روسی بیگانه می‌نمود. دهقانان روسیه بر این عقیده بودند که زمین متعلق به خداست و انسان حقی بر آن ندارد. روستاییان همواره تصاحب زمین از سوی ملاکان و اشراف را همانند نظام سرواژ، امری ناحق و ناپسند می‌دانستند. مالکیت جمعی بر زمین که حاصل وجود مجامع و انجمنهای روستایی بود، با طبایع مردم روسیه، به ویژه بخش اصلی روسیه‌ی بزرگ تطابق و هماهنگی بیشتری داشت» (بردیانف، ۱۳۸۳: ۲۲۸). عدم مالکیت خصوصی دهقانان بر زمین منجر به تضعیف انگیزه‌ی آنان در کشت و بازدهی پایین زمینها بود. دنیای دهقانان با خشونت ناشی از اقلیم و نیز ضعف نظام حقوقی و آشفته‌گی کلی دولت بود که به دلیل تمکین به قانون توسط آنها دامن می‌زد. شرق اروپا تحولات مذهبی مانند نیمه‌ی غربی اروپا را به دلیل همان عوامل جغرافیایی به خود ندید و به مسیحیت ارتدوکس پایبند ماند، زیرا رنسانس را تجربه نکرده بود.

**مذهب:** «در تکوین ساختارهای دولتی در شرق یک کاتالیزور خارجی حاشیه‌ای وجود داشت: کلیسای مسیحی؛ حکومت‌های سلطنتی در شرق اروپا با پذیرش مسیحیت همراه بود. اقدامات موفقیت‌آمیز کلیسا چه کاتولیک و چه ارتدوکس، جزء اصلی فرایند تشکیل دولت در اروپای شرقی بود. مناطق امپراتوری روم قدیم

که از لحاظ اقتصادی بسیار پیشرفته بوده و از لحاظ منابع و موقعیت طبیعی بسیار غنی بودند، به ویژه اکثریت شهرهای ثروتمند در قرن شانزدهم میلادی به آیین پروتستان گرویدند. مناطقی که عالی‌ترین پیشرفت اقتصادی را داشتند، از زمینه‌ی مساعدی برای انقلاب در کلیسا برخوردار بودند. رهایی از سنت‌گرایی اقتصادی، عاملی است که قداست سنت مذهبی را مانند قداست همه‌ی مراجع سنتی به میزان زیادی تضعیف می‌کند. هدف اصلاح دینی در واقع حذف سلطه‌ی کلیسا بر زندگی روزمره نبود؛ بلکه هدف نهادن شکل جدیدی از سلطه به جای شکل قبلی بود که حاکمیت سنتی کلیسا را که متزلزل شده بود و نمی‌توانست تمام قلمرو زندگی را تحت اداره‌ی خود درآورد، اصلاح کند» (ویر، ۱۳۷۷: ۴۲).

مذهب همواره در کنار حکومت‌های استبدادی نقش مهمی را در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی بازی کرده است. کلیسا ستون مورد اتکای تزار بود. راست‌گرایان، مذهب ارتدکس را بنیان ملت روسیه می‌دانستند. «سرمای شدید، ظرفیتی برای رنج کشیدن، اشتراک‌گرایی خاص، حتی تمایل به فدا کردن فرد برای منفعت عمومی را در مردم روسیه ایجاد کرده است. فصل رشد کوتاه در عرضهای بالای شمالی، وابستگی متقابل بین کشاورزان و نیز تلاش شدید و پرشور در ساعات طولانی در صحرا و بسیج کودکان را الزامی می‌کند؛ زیرا کاشت و برداشت باید با عجله انجام شوند. همچنین، سرما نخبگان دولت نوظهور روسیه را وادار می‌کرد تا نواحی گسترده‌ای را کنترل کنند و این امر سبب می‌شد تا کشاورزان مازادهای اندکی داشته باشند. همین امر انگیزه کشاورزان برای کار سخت‌تر بدون اجبار را از بین برده و در گرایش‌های خشونت‌بار در زندگی روزانه آنها نقش دارد. کمونیسم روسی و نیز خوارشمردن آزادی فردی تا دوران اخیر در چشم‌انداز منجمد این کشور ریشه دارد. تسطیح زمین، ساخت کلیساها و استحکامات در دشت یخ‌زده و مناجات نمازگزاران ارتدوکس همگی از اشتراک‌گرایی خبر می‌دهند» (در کاپلان، ۱۳۹۳: ۱۳۷). پذیرش نمادهای مسیحیت ارتدوکس توسط روسها ریشه در جغرافیای روسیه داشت. زیرا این مذهب با جلوه‌های محیطی همخوانی داشت و با روان افراد در ارتباط بود که باید سختیهای محیطی را تحمل کرده و با خریدن رنجها جهان خود را آباد کنند.

«مراسم سنتی عید پاک، مانند عید پاک در غرب اروپا، آرام و ملایم نبود، بلکه خطاب به طبیعت نیز بود. زیرا زمستان سیاه و طولانی به آخر می‌رسید. مسیحیت ارتدوکس شرقی چیزی بیش از یک نشانه از الحاد را دربرداشت و کمونیسم روسی با تاکید بلشویکی آن بر تمامیت، شکل دیگری از مذهب روسی بود که معادل سکولار ارتدوکس بود. تمثال مسیح یا مریم، یادگاری زنده از مرز نشینان به ستوه آمده، قدرت ایمان ارتدوکسی آنها و امنیت و هدف بالاتری است که این تمثال برایشان به ارمغان آورد، اما تیر ابزار اساسی روسیه‌ی بزرگ بود، ابزاری لازم برای این که جنگل را تحت فرمان خود درآورند. به بیان دیگر

حتی تمامیت کمونیستی و مذهبی روسیه به احساس او از بی‌دفاع بودن در جنگل نزدیک به استپ برمی‌گردد که این امر مسئله‌ی نیاز برای تهاجم را در ذهن روسها جایگیر ساخت» (پیشین، ۱۳۸). «کلیسا حتی از یافتن رسالت شهری، پرداختن به مشکلات جدید زندگی شهری به شیوه‌ی متودیسیم در دوره‌ی انقلاب صنعتی بریتانیا ناتوان بود. روحانیون ارتدوکس از پدید آوردن مذهبی مردمی برای دنیای کارخانه‌ها و خانه‌های اجاره‌ای ناتوان بودند. تجربه‌ی شهرنشینی فشار مضاعفی برای دنیوی شدن امور بود. دهقانان جوان که به شهرها مهاجرت می‌کردند فرهنگ شفاهی کهنی را پشت سر می‌نهادند که بر آن کشیش‌ها و بزرگان ده سلطه داشتند و به فرهنگ شهری می‌پیوستند که کلام مکتوب بر آن غالب بود و کلیسا مجبور به رقابت با ایدئولوژی‌های تازه‌ی سوسیالیستی بود» (فایجس، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۵). خلاف آنچه در کلیسای غرب اتفاق افتاد و دچار اصلاحات شد، کلیسای ارتدوکس تغییراتی به خود ندید و یک دلیل آن شیوه‌ی سنتی معیشت و عدم شکل‌گیری سرمایه‌داری همانند اروپای غربی، در شرق اروپا بود. آموزه‌های کلیسا مانعی بر سر راه شکل‌گیری یک طبقه‌ی سرمایه‌دار مستقل از دولت مانند غرب شد. مسیحیت ارتدوکس در واقع دین مردمی کشاورز بود که تحت تاثیر محیط جغرافیایی و نیز بحرانهای ناشی از آن مانند قحطی، خشکسالی، برداشت کم و نیز کمبود زمین برای کشاورزی با دین طبیعی و خدایان آن پیوند خورده بود تا دهقان روسی پناهی به هنگام سختی داشته باشد و برای حل مشکلات، از آنها خواستار کمک شود. آموزه‌های کلیسا کمک به محافظه‌کاری بود که اقشار تحت سلطه را با پذیرش وضعیت خود در انفعال نگه می‌داشت.

**نظام حکومتی:** حکومت مطلقه و نوعی ترس پارانویایی تا حدی در اثر فشار مغولان ایجاد شد. روسها مجبور بودند از استپ که مرکز تاخت و تاز تاتارها بود، دوری کنند و بر ایجاد محدوده‌های جنگلی غیرقابل نفوذ متمرکز شدند که دولت می‌توانست بهتر به آنها تکیه کند. مسکوی قرون وسطی از سمت شرق محصور میان تایگا، استپ و مغولان بود و از سمت جنوب، ترکها و مغولان مستقر در استپ مانع دسترسی مسکو به دریای سیاه می‌شدند و در سمت غرب و شمال غرب نیز سوئدی‌ها، لهستانی‌ها و لیتوانیایی‌ها مانع دسترسی آن به دریای بالتیک می‌شدند. ایوان چهارم یا ایوان مخوف، تنها به یک کرانه ساحلی در مناطق دوردست شمالی دسترسی داشت که به سختی قابل استفاده بود: یعنی دریای سفید که دهانه اقیانوس منجمد شمالی را تشکیل می‌داد. روسها در تمام جهات این دشت بی‌انتهای تهدید می‌شدند هیچ چاره‌ای جز تلاش برای درهم‌شکستن این محاصره نداشتند که این کار تحت رهبری ایوان چهارم انجام شد. ایوان نشان داد که در زمان و مکان او تنها پادزهر هرج و مرج، حکومت مطلقه است. ایوان نخستین امپریالیست روسیه بود که این نقش تا حدی توسط تاریخ و جغرافیا به او داده شد.» (در

کاپلان، ۱۳۹۳: ۱۳۹). کاپلان تاثیر محیط را بر روان و روحیات روس‌ها به خوبی دریافته است: «روس‌ها از همان ابتدای تاریخ خود یاد گرفتند که عصبی و هوشیار باشند. آنها ملتی بودند که به یک شکل یا شکلی دیگر همیشه در جنگ به سر می‌بردند» (پیشین، ۱۴۳). بنابراین طبیعی بود همواره نوعی احساس عدم-امنیت با روس‌ها همراه باشد و برگزیدن مارکسیسم بر همین اساس بود.

در کشورهای وسیعی مانند روسیه با وضعیت اقتصادی مناسب و جمعیت زیاد پیوند دیوانسالاری، ارتش و کلیسا مانعی جهت دستیابی به آزادی و پیشرفت بود. آنچه تزارهای روسیه را ترغیب به داشتن ارتش قوی با هزینه‌ی بالا کرده بود، وسعت و موقعیت نامناسب جغرافیایی و هجوم اقوام همسایه بود. ایدئولوژی تزاری خودگردانی را برنمی‌تافت و شعار اصلی آن حکومت خودکامه، مذهب ارتدوکس و ملیت به معنای انقیاد ملت‌های غیرروس زیر سلطه‌ی فرهنگی روسیه بود. سلسله مراتب قومی در کشور ناهمگون روسیه شبیه به سلسله‌مراتب اجتماعی بود.

موقعیت جغرافیایی نامناسب و عدم دسترسی روسیه به دریای آزاد و آب‌های گرم این کشور را بر آن داشت که استراتژی خود را طوری طراحی کند که ضمن کنترل فرانسه و انگلیس، برای رسیدن به اقیانوس هند تا افغانستان پیشروی کند و در برابر چین نیز بایستد. در این میان قفقاز نقطه‌ی محوری و استراتژیک بود که به واسطه‌ی ارتفاعات آن روسیه از شورش‌ها در امان می‌ماند و منطقه‌ای حائل را در دست داشت. آنچه به عملی ساختن استراتژی روسیه کمک می‌کرد تلاش برای استقرار نظمی ایدئولوژیک بود که مقاصد استعماری را پنهان کرده و راه خروج روسیه از تنگنای محیطی را ایجاد می‌کرد. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه زمینه‌ی ورود و استقرار مارکسیسم را در روسیه فراهم کرد؛ لنین و استالین با الهام از آموزه‌های مارکس در پی استقرار حکومت کارگران و صنعتی کردن پرشتاب روسیه برآمدند. مدرنیزاسیون سریع بدون پیش‌زمینه‌های لازم، بکارگیری ابزار زور و خشونت را برای عملی ساختن توصیه‌های مارکس در روسیه اجتناب‌ناپذیر کرد. این رشد و توسعه بدون توجه به ظرفیتهای استراتژیک صورت گرفت و روسیه را برای خروج از محدودیت‌های خود به کشورهای مجاور اروپای مرکزی و نیز سایر مناطق جهان کشاند. کشورهای مستعمره‌ی آسیایی، آفریقایی و آمریکایی مناطق خوبی برای صدور این ایدئولوژی موردنظر بود؛ زیرا آنها نیز در پی راهی برای جبران ضعف و عقب‌ماندگی ناشی از وابستگی و تسلط کشورهای استعمارگر بودند. روسیه این‌گونه می‌توانست در پیرامون خود یک کمربند امنیتی ایجاد کند تا هم امنیت خود را تضمین کند و هم از تنگنای دیرینه برای دستیابی به امکانات توسعه‌رهای پیدا کند.

### نتیجه‌گیری

تأثیر جغرافیا در به‌منصه‌ی ظهور رسیدن ایدئولوژی نمایان می‌شود. محل‌یزه شدن و تطبیق با محیط جغرافیایی، به ایدئولوژی این امکان را می‌دهد که خود را گسترش دهد یا بر اساس همان ویژگی‌های محیطی محدود شود. موقعیت طبیعی و جغرافیا با متأثر ساختن امنیت، فرهنگ و شیوه‌ی معیشت، توسعه، اقتصاد و نظام سیاسی، مناطق مختلف را مستعد برگزیدن نوع خاصی از ایدئولوژی‌ها می‌سازد. رشد و گسترش سوسیالیسم در اروپای غربی در نتیجه‌ی جغرافیای مساعد این منطقه بود که افکار و عقاید دموکراتیک مبتنی بر نمایندگی و نهادگرایی حمایت از سندیکالیسم و گروه‌های کارگری را ممکن ساخت. برعکس اروپای غربی، روسیه از شرایط نامساعد جغرافیایی برخوردار بوده و این یکی از موانع رشد و توسعه‌ی زود هنگام این قسمت از اروپا بود. احساس عدم امنیت، جمعیت زیاد، عقب‌ماندگی و اقتصاد دهقانی مبتنی بر مالکیت اشتراکی، همه شرایط ورود مارکسیسم را به این کشور مهیا کرد تا روسیه از تنگنای محیطی دیرینه خارج شود؛ بنابراین جزم‌اندیشی، تمامت‌خواهی و دیکتاتوری پرولتاریا که از ده‌توصیه‌ی مارکس بود، بنابر ویژگی‌های حاکم بر فضای جغرافیایی روسیه، با خشونت برقرار شده و راه را برای عملی ساختن مارکسیسم فراهم کرد. برعکس چنین افکاری، افکار دموکراتیک برای تطبیق با محیط، نیازی به استفاده از خشونت و نظامی‌گری ندارد. چنانچه مارکس به این تنوع جغرافیایی در عرصه‌ی جهانی توجه کرده بود، ده‌توصیه‌ی یکسان را برای جهانیان تجویز نمی‌کرد. بنابراین این سوسیالیسم بود که باقی ماند و نه مارکسیسم.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- ایگلتون، تری (۱۳۸۱). درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه‌ی اکبر معصوم‌بیگی، تهران: آگاه.
- اندرسون، پری، (۱۳۹۰). تبارهای دولت استبدادی، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر ثالث.
- بردیایف، نیکلای (۱۳۸۳). ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، تهران: خورشید آفرین.
- برودل، فرناند (۱۳۸۰). بازنگری در تمدن مادی و سرمایه‌داری، ترجمه‌ی فیروزه مهاجر، تهران: نشر دیگر.
- بشله، ژان (۱۳۷۰). ایدئولوژی چیست: نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، ترجمه‌ی علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بهفروز، فاطمه (۱۳۸۸). زمینه‌های غالب در جغرافیای انسانی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- در کاپلان، رابرت (۱۳۹۳). انتقام جغرافیا، ترجمه‌ی محمد حسن خضری و محبوبه نیک فرجام، تهران: نشر انتخاب.
- خسروی، قاسم، رامشت، محمد حسین، ثروتی، محمدرضا، فورس، اریک (۱۳۹۱). «تکتونیک جنبه‌ی انسان، مدنیت»، پژوهش‌های جغرافیای طبیعی سال ۴۴، شماره ۳، پاییز، صص ۳۸-۱۷.
- سدی‌پو، رنه (۱۳۸۷). تاریخ سوسیالیسم‌ها، ترجمه‌ی هوشنگ مهدوی، چاپ سوم، تهران: فرهنگ نو.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۹). فلسفه جغرافیا، چاپ پانزدهم، تهران: گیتاشناسی.
- شکوئی، حسین (۱۳۹۰). اندیشه‌های نو در فلسفه‌ی جغرافیا، چاپ سیزدهم، تهران: گیتاشناسی.
- شکوئی، حسین (۱۳۹۱). فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، چاپ هفتم، تهران: گیتاشناسی.
- فایجس، اورلاندو (۱۳۸۸). تراژدی مردم: انقلاب روسیه ۱۹۲۴-۱۸۹۱، ترجمه‌ی احمد علیقلیان، جلد اول، تهران: نشر نی.
- کالینز، جان ام (۱۳۹۳). استراتژی بزرگ اصول و رویه‌ها، ترجمه‌ی کوروش بایندر، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۹۵). جامعه‌های ماقبل صنعتی کالبدشکافی جهان پیشامدرن، ترجمه‌ی مسعود جعفری، تهران: نشر ماهی.
- کولافسکی، لشک (۱۳۸۹). جریان‌های اصلی در مارکسیسم، برآمدن، گسترش و فروپاشی، جلد اول: برآمدن، ترجمه‌ی عباس میلانی، تهران: اختران.
- محمودی، فرج‌الله (۱۳۹۲). ژئوموفولوژی اقلیمی، تهران: دانشگاه پیام نور.

فصلنامه راهبرد سیاسی؛ سال چهارم، شماره ۴، پیاپی ۱۴، پاییز ۱۳۹۹

مرادی، محمدعلی، نساجی، رضا (۱۳۹۶). اتمسفر زاینده‌رود به مثابه میراث فرهنگی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

ویر، ماکس (۱۳۷۴). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری، چاپ دوم، تهران: سمت.

(ب) منابع انگلیسی

Ernste. H, philo.C (2009). **Determinism/Environmental Determinism**, Nijmegen, The Netherlands, Elsevier Ltd.

Sampel, Ellen Churchill (1911). *Influences of Geographic Environment*: Publisher New York: H. Holt and Co. Collection Wellesley\_College\_.